

مقدمه

هرچند بنیان‌گذاری حکومت غزنوی در سال ۳۵۱ ق، به وسیله نظامیان ترک‌نژاد در تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران، حادثه‌ای شگفت‌انگیز و نوظهور به‌شمار می‌رود، اما این موضوع، رویدادی اتفاقی نبوده، بلکه مقدمات آن از دهها سال پیش فراهم آمده بود. در واقع، ترکانی که از واپسین دهه‌های قرن سوم هجری در سرزمین فرارود (ماوراءالنهر) با شایستگی نردبان ترقی را در دربار و سپاه سامانیان پیموده و خود را با اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی حاکم بر قلمرو آن سلسله هماهنگ کرده بودند، به تدریج نقشی تعیین‌کننده در حکومت سامانیان یافتند.^(۱)

با آنکه در اواخر حکومت امیرنصر سامانی (۳۰۱-۳۳۱ ق) طرح سران ترک سپاه برای براندازی سامانیان فاش گشت و ناکام ماند،^(۲) اما در حدود دو دهه بعد از این واقعه، البتگین (البتگین)، سپهسالار ترک‌نژاد سامانیان، موفق به پایه‌ریزی حکومتی گردید که بر عناصر نظامی ترک متکی بود. حکومت محلی محدودی که البتگین به مرکزیت غزنه تشکیل داد (سال ۳۵۱ ق)، به مرور در عهد جانشینانش گسترش یافت و سبکتگین با قدرت و اعتباری چشمگیر، در آخرین سالهای حکومتش، در امور مربوط به دولت سامانی نقش و نفوذی ویژه داشت. اما بعد از سقوط سامانیان (در سال ۳۸۹ ق)، امیر محمود (فرزند سبکتگین) فرصت‌طلبانه، با اتخاذ سیاستی واقع‌بینانه همراه با برنامه‌ای منظم، به مرور در دوران حکومت تقریباً طولانی‌اش (۳۸۹-۴۲۱ ق)، بر قلمروی وسیع دست یافت و از ثروتی کلان و اقتداری کم‌نظیر برخوردار گردید.

محمود با استفاده از اوضاع نابهنجار داخلی سامانیان نه تنها بر قسمت مهمی از مملکت آنان دست یافت (در سال ۳۸۹ ه)، بلکه از نظام کارآمد حکومت سامانی بهره فراوان برد و کارگزاران ورزیده آنان را به خدمت گرفت. در این میان، توجه

محمود به هند و تصرف قسمتهایی مهم از آن سرزمین پهناور، نه تنها از جنبه نظامی برای او افتخار آور بود و دولت غزنوی را از ثروتی فراوان برخوردار ساخت، بلکه سلطان محمود را به ویژه در دنیای اسلام به عنوان کشورگشایی اسلام گستر نام آور نمود. سلطه محمود بر هند (که در عهد جانشینانش نیز ادامه یافت) از لحاظ تحولات اجتماعی و فرهنگی نیز دارای اهمیت فراوان است. دیگر آنکه جاذبه‌های دربار پرزرق و برق سلطان محمود، اندیشمندان و ادیبانی را، که بعد از سلطه قراخانیان بر فرارود، از اوضاع و احوال جدید ناراضی بودند، به سوی خویش جلب کرد. بدین ترتیب، محمود که خود را وارث راستین سامانیان می‌دانست، در راه به دست آوردن گنجینه غنی فرهنگی، علمی و ادبی که در عهد آن سلسله فرهنگ پرور فراهم آمده بود، تلاشی موفق داشت و بدین گونه بود که غزنین به عنوان کانون سیاسی دولت غزنوی، به موازات گسترش و آبادانی روزافزون خویش، از جایگاه علمی و فرهنگی و ادبی شایسته‌ای برخوردار گردید.

البته در این مورد که شهرهایی چون بلخ و نیشابور و هرات در خراسان از لحاظ فرهنگی پایگاهی شامخ و سابقه‌ای دیرینه داشتند، تردیدی وجود ندارد، اما تأکید بر غزنین از جهت نقش ویژه‌ای است که آن شهر (با توجه به جایگاه جغرافیایی‌اش) در انتقال فرهنگ ایرانی - اسلامی و زبان و ادب فارسی به بخشهایی گسترده از سرزمین هند ایفا نمود.

درست است که دوران اقتدار حکومت غزنوی با شکست شگفت‌انگیز سلطان مسعود غزنوی از ترکمانان سلجوقی، در نبرد دندانقان (در جنوب غربی مرو) در سال ۴۳۱ ق، به پایان آمد، اما بعد از آن واقعه تأسف بار نیز غزنویان به مدت بیش از یک قرن و نیم (تا سال ۵۸۲ ق) حکومت خود را بر قسمتهای شرقی قلمرو سابق ادامه دادند. این برهه تاریخی که با عنوان «دوره دوم غزنوی» شناخته می‌شود، از جهت مسائل سیاسی و نظامی سیری کمابیش قهقرایی دارد، اما از لحاظ اعتلای فرهنگی و گسترش زبان و ادب فارسی در شبه قاره هند دارای اهمیتی فراوان است.

در مورد جنبه‌های گوناگون تاریخ سلسله غزنوی، تحقیقات ارزنده‌ای صورت

گرفته است. با این همه، شمار آن تحقیقات از جهت کمیّت در مقایسه با اهمیت حکومت غزنوی و دوران دیرپای حیات سیاسی آن سلسله، چندان درخور توجه نیست. دیگر آنکه غالب آن تحقیقات، با همه اهمیتشان، یا جنبه تک‌نگاری دارند یا به بررسی اختصاری و کلی در مورد غزنویان پرداخته‌اند.

در میان تحقیقاتی که درباره غزنویان انجام یافته، تألیف گرانبهای کلیفورد، ادموند. باسورث با عنوان *غزنویان*^(۳) از جایگاهی ممتاز برخوردار است. اما آن چنان که باسورث خود اذعان دارد، هدف وی ارائه گزارشی سالنامه‌وار از وقایع دوره غزنویان نبوده و به بررسی نهادهای اداری، نظامی و اجتماعی دوره غزنویان، توجه ویژه داشته است.^(۴) نگارنده با اعتقاد به اینکه داشتن آگاهی از حوادث سیاسی و نظامی سرنوشت‌ساز در هر دوره تاریخی، لازمه شناخت اوضاع و احوال اجتماعی و فرهنگی آن روزگار می‌باشد، با محمد ناظم هم‌عقیده است که:

<در این روزها علاقه‌مندان تاریخ از داستان محاربات و مجادلات که خستگی آور است، به مسائل تطوّر اجتماعی و اقتصادی و سیاسی ملل، بیشتر مایل به نظر می‌آیند. اما باید گفت جنگهایی هم هست که تواریخ آنها نظر به نتایج و عواقب مهمه و جهان‌گیر خود همواره جالب توجه و طرف علاقه بوده‌اند. از همین قبیل است محاربات سلطان محمود غزنوی ...>^(۵)

بی‌تردید هیچ محقق نمی‌تواند پیامدهای بسیار گسترده و همه‌جانبه‌ای را که ناشی از شکست نظامی سلطان مسعود غزنوی، از سپاه سلجوقیان در نبرد دندانقان بود، انکار کند.

بر این اساس، نگارنده پس از ارائه بررسی کوتاهی درباره منابع قدیم و تحقیقات جدیدی که راجع به غزنویان اطلاعاتی دربر دارند، تاریخ تحولات سیاسی و نظامی حکومت غزنوی از آغاز قدرت‌یابی البتگین (سال ۳۵۱ ق) تا پایان فرمانروایی آن سلسله (سال ۵۸۲ ق) را در چندین فصل مورد بحث و بررسی قرار داده است. اما به فراخور حال، در فصل سوم، درباره «غزنین از گذشته‌های دور تا عهد البتگین» سخن گفته شده و فصل هجدهم به بررسی «نهادهای اداری و اوضاع اجتماعی، اقتصادی، مذهبی، فرهنگی و هنری دوران غزنویان» اختصاص یافته است.

شاید در بیان بعضی مطالب، سخن به درازا کشیده شده باشد، دلیل این امر آن است که به گمان نگارنده، رعایت اختصار در بسیاری از تحقیقات مربوط به عهد غزنوی به نادیده گرفتن رویدادهای سرنوشت‌ساز انجامیده است. نگارنده در این تألیف مانند یک مرید به گفتاری از مورخ بزرگ عهد غزنوی، خواجه ابوالفضل بیهقی، پایبندی نشان داده است که:

«در دیگر تواریخ چنین طول و عرض نیست، که احوال را آسان‌تر گرفته‌اند و شمه‌ای بیش یاد نکرده‌اند، اما من چون این کار پیش گرفتم می‌خواهم که داد این تاریخ به تمامی بدهم و گرد زوایا و خبایا برگردم تا هیچ چیز از احوال پوشیده نماند ...»^(۶) در اینکه بیهقی در شاهکار سترگ خویش «داد تاریخ به تمامی بداده است»، تردیدی وجود ندارد. اما مقصود من از بیان سخن آن مورخ فرزانه در این مجال مقایسهٔ تصنیف بیهقی (که خالی جمال‌افزای بر رخ کتب تاریخی است) با تألیف خویش (که اگر باشد دانهٔ فلفلی بیش نیست)، نبوده است. غرض من از ذکر گفتار خردپسند بیهقی، تنها توجیه مواردی است که به بیان جزئیات پرداخته‌ام.

موضوع دیگر آن است که به نظر می‌رسد در پاره‌ای موارد، استفاده از نقل قولهای مستقیم، چندان ضرورتی نداشته است. آنچه مرا به این کار وادار کرده، دستیابی به اطلاعاتی در منابع است که برخی از دیدگاههای سنتی در مورد غزنویان را زیر سؤال می‌برد. همچنین برای بیان اختلاف دیدگاههای منابع گوناگون در پاره‌ای موضوعات و نیز تأکید بر جزئیاتی که در مسائل کلان نقشی بسزا داشته، ناچار بوده‌ام برای اثبات مقصود خویش، به نقل قولهای مستقیم استناد نمایم.

ارائه بیش از حد معمول منابع و مستندات در پی‌نوشتها نیز بدان دلیل است که نگارنده با هشدار وجدان واقعیت‌جوی خویش، در حد توان، از کلی‌گویی، ذهنیت‌گرایی، تحریف وقایع بر اساس پندارهای شخصی، ایراد اتهامات بی‌برهان بر شخصیت‌های تاریخی و نیز دفاع بی‌دلیل از عملکرد نامطلوب آنان، پرهیز دارد. راستی را، گفتار گرانقدر واقعیت‌نگار بی‌مانند، ابوالفضل بیهقی را به گوش جان نیوشیده‌ام که: «محال باشد چیزی نبستن که به ناراست ماند».^(۷)

از آنجا که انگیزه‌های گوناگونی، بسیاری از تاریخ‌نگاران را خواسته و

ناخواسته از بیان واقعیت‌های تاریخی بازداشته و «هر گروهی و مذهبی مقالتی ساخته‌اند و آن نوعی گویند، و هرگز این خلاف برنخیزد، و کس را تحقیق آن معلوم نشود»^(۸) کار محقق مسئول، با دشواری فراوان همراه خواهد بود. بر این اساس، به‌ویژه در مورد اخبار متفاوت یا متعارضی که ترجیح عقلی آنها امکان‌پذیر نیست و درمی‌یابیم که «والله اعلم به حقایق الامور»، ضرورت دارد که منابع مورد استناد خود را یاد کنیم و خویشتن را از اتهام گفتار بی‌برهان برهانیم و از آن به بعد، «والعهده علی الراوی». البته تعلیل حوادث ولو با تأکید بر احتمال، به‌ویژه در خلال مطالب این کتاب از نظر دور نمانده است، اما چه بسیارند حوادثی که توضیح واقعیت آنها، خواننده را بی‌احساس نیاز به تعلیل و تحلیل نویسنده، به دریافت حقایق رهنمون می‌سازد. نگارنده با آنکه در تألیف این کتاب کوششی به مقدار توان به کار برده، خود بر کاستی‌های آن اعتراف دارد و آن را بیش از هر چیز به کم‌دانشی خود، مربوط می‌داند. با این حال، فرهیختگان اهل قلم و آنان که از ژرفا و پهنای کار به‌خوبی آگاهند، بر این موضوع گواهی می‌دهند که تألیف کتابی جامع و کامل در مورد همه جوانب تاریخ سیاسی، نظامی، اداری، اجتماعی، اقتصادی، مذهبی، فرهنگی و هنری دوران حکومت سلسله غزنوی، از عهده فردی با فرصتی محدود و توان علمی اندک، خارج می‌باشد؛ بلکه کار گروهی از اهل فن در زمانی مناسب است.

وظیفه خود می‌دانم از پژوهشگر ارجمند، آقای مجتبی خلیفه، دانشجوی دکتری تاریخ، که برخی از کتابهای مورد نیاز در این تألیف را فراهم نموده است، سپاس‌گزارى نمايم. همچنین از تمامی افراد گرانمایه‌ای که به هر ترتیب در راه انتشار این کتاب، تلاش نموده‌اند، تشکر و قدرشناسی به عمل می‌آورم.

یادداشتها

۱. ر. ک.: فروزانی، سید ابوالقاسم، سیمجوریان نخستین دودمان قدرتمند ترک در ایران، ص ۱۲-۱۳.
۲. نظام‌الملک طوسی، ابوعلی حسن بن علی، سیاستنامه، ص ۲۶۶-۲۷۳.
۳. تألیف Bosworth. C. E. که عنوان اصلی آن *The Ghaznavids, The empire Afghanistan*

- and Eastern Iran می باشد به زبان فارسی ترجمه شده است. ر.ک.: باسورث، کلیفورد ادموند، تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه، ج ۱. دنباله کتاب یاد شده تألیف Bosworth, C.E که عنوان اصلی آن *The Later Ghaznavids, Splendour and Decay* می باشد نیز به صورت جلد دوم *The Dynasty in Afghanistan and Northern India* می باشد ترجمه شده است. ر.ک.: باسورث، کلیفورد ادموند، تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه، ج ۲.
۴. ر.ک.: تاریخ غزنویان، ج ۱، ص ۳.
۵. ناظم، محمد، حیات و اوقات سلطان محمود غزنوی، ص ز.
۶. بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین، تاریخ بیهقی، ص ۱۱.
۷. همان، ص ۲۹۸.
۸. *مجملة التوارخ و القصص*، ص ۹. ابوریحان بیرونی با بیان آفاتی که عارض خبر می گردد، می گوید: «خبر از آنچه که تحقق آن در عادت جاری، ممکن است به گونه ای یگانه در معرض صدق و کذب است. و این هر دو بر آن عارض همی گردند. که همتها دیگر گونند و ستیزه جویی بر مردمان غالب». ر.ک.: بیرونی، ابوریحان، تحقیق *ماللهند*، ترجمه منوچهر صدوقی سها، ج ۱، ص ۴-۱.